

سرگی از پسی
یکصد سال
سابقه هنری

شایسته
شایسته
بود



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سید صدرالدین شایسته:

من مردم را دوست دارم و تا آنجا که توانسته‌ام زندگی آنها را، آرزوها و نیازها و رنج‌ها و شادی‌هایشان را در آثار خود منعکس کرده‌ام.

عمرش که از مرز صد سال گذشت، دستی را که می‌لرزید با یک دست دیگر مهار می‌کرد تا از کشیدن باز نماند

پیرمرد در سن صد سالگی روزی چهارده ساعت کار می‌کرد.

شایسته در آبرنگ شیوه لطفعلی شیرازی را دنبال کرد و در رنگ و روغن راه استاد کمال الملک را پیمود.

صبحگاه روز چهاردهم مرداد ماه قبل از طلوع خورشید، آفتاب عمر هنرمند با استعداد سید صدرالدین شایسته در شهر شیراز غروب کرد و بدین ترتیب کارنامه هنری این هنرمند پرتلاش و خستگی ناپذیر بعد از نزدیک به یک قرن تجربه و کار بسته شد.

از مرگش تنها آنانی خبردار شدند که در زندگی می‌شناختندش و بر هنرش و تلاش سالیان دراز هنر آفرینی اش ارج می‌نهادند. هم بدین دلیل او گمنام مرد، چندانکه در مقایسه با دیگر همکارانش گمنام زیست، شاید هم اینچنین سرنوشتی را دوست می‌داشت، چرا که سالیان درازی بود که گوشه‌تنهائی پیشه کرده بود و در خانه کوچک و آجری اجدادی اش در محله قدیمی و کهنه باغ نوشیراز به کار و تلاش در زمینه نقاشی مشغول بود. بی هیچ تظاهری و یا



تفاخری، همان خانه‌ای که در آن متولد شده بود و روزی نیز در آن چشم از زندگی فرو بست.

نخستین دیدار

من پیرمرد نقاش را ده سالی پیش دیده بودم، در همان اتاقک کوچک مغرب حیاط خانه‌اش، روبروی درخت نازنج پیری که یادگار اجدادی‌اش بود، نشسته بود به کار نقاشی، سخت با جدیت و علاقه، مثل جوانی پرتوان و جویای نام، همان موقع ادعا می‌کرد که عمرش از مرز صد سال گذشته است، دست‌هایش می‌لرزید و شگفتا که با دست دیگر دست لرزان را مهار می‌کرد که از کشیدن باز نماند، استدلالش نیز این بود که فرصت تجربه آموزی در عرصه هنر کوتاه است و گذرا، پس آسودگی هرگز روا نباشد این حرفها را در شرایطی می‌زد که نزدیک به قرنی با هنر سروپنجه‌نرم کرده بود، و آیا این سخت‌کوشی و تلاش کافی نیست تا بیشتر بشناسیمش و از دوام هنری‌اش بهره‌گیریم؟ هرچند آنانی که به کارهایش عادت و ارادتی پیدا کردند و استعداد هنری‌اش را تحسین نمودند، هرگز او را به گونه‌ای مستقل مطرح نکردند و شاگردی‌اش را در مکتب کمال‌الملک چونان سرمایه‌ای برای حفظ حرمت و اعتبارش به رخ دیگران کشیدند و حتی خودش! و عجیباً که شایسته با همه تجربه آموزی در زمینه هنر نقاشی خود نیز بر این سرمایه افزود و با تواضع و فروتنی بسیار هرگز از کسوت شاگردی استاد کمال‌الملک روی برنگرداند و تا آخر عمر بر این ارادت و شیفتگی مباهات می‌کرد.

دستخط استاد کمال‌الملک

در اطاق کارش میان مجموعه چشمگیر

کارهایش دستخط استاد را قابی کهنه گرفته بود و بالاتر از همه کارها آویزان کرده بود، همان دستخطی که به عنوان دانشنامه و بالاترین مدرک کارش از آن یاد کرد. استاد کمال‌الملک در دهم رجب سال ۱۳۴۱ قمری طی دستخطی به سید صدرالدین شایسته می‌نویسد:

محض اطلاع دوستان عرض می‌شود:

جناب آقای سید صدرالدین اهل شیراز که مدتیست در مدرسه صنایع مستظرفه مشغول تحصیل صنعت نقاشی هستند از اشخاص با اخلاق، با وقار و با غیرت و گذشته از اینکه در تحصیل صنعت ترقیات فوق‌العاده کرده مخصوصاً در رشته آبرنگ می‌توان گفت منحصر و بدرجه تکمیل رسیده‌اند.

بنده هم نسبت به شخص ایشان نهایت



رضایت را دارم و رضایت معلم را مهم‌ترین مطالب می‌دانم.

شایسته هنرمندی فروتن و متواضع

بی‌گمان علاقه و ارادت شایسته به استادش گذشته از حفظ حرمت و از یاد نبردن سهم استاد نشانه آشکاری از صداقت و پاک دلی و صفای باطن او به شمار می‌رود، هنرمندی که اگر چه الفبای نقاشی را نزد استاد آموخت، اما استعداد وافر و طول عمر و مجال افزودن به تجربه و کار او را به چنان مهارت و چیره‌دستی رساند که گاه می‌بایست دچار تردید و وسوسه شود که یاد زحمات استاد را از خاطراش بزدايد و یا اینکه غرور و نخوت بر او چیره شود و در مقام مقایسه بدنبال برتری رود. ولی نقاش پیر تا آخرین لحظات عمر با بیش از هزار کار با بزرگواری و حجب تمام کار خود را در برابر کمال الملک

هیچ شمرد و وقتی از او می‌پرسیدند بعد از کمال الملک چه نقاشی را قبول دارید؟ صریح و آشکار پاسخ می‌داد کمال الملک را.

بگذریم که قدرشناسی و حفظ حرمت خود برتر از هنر است و راستی را که هنر برای تلطیف اندیشه، تواضع و بردباری و حفظ عاطفه و انسانیت خلق می‌شود.

زندگی هنرمند

سید صدرالدین شایسته در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر شیراز متولد شد، در باره تاریخ تولدش روایات بسیار است، خودش از چند سال پیش از این صد سالگی اش را پیش دوست و آشنا اعلام کرد، اما خیلی‌ها قبول نداشتند که پیرمرد مثلاً در سن صد سالگی روزی چهارده ساعت کار کند! یعنی از سپیده صبح تا تاریکی شب.



وی در اوآن زندگی مقدمات صرف و نحو و معانی و منطق را نزد پدرش مرحوم حجت الاسلام حاج سید علی رضا شیرازی آموخت، علوم ریاضی و طبیعی را نزد مرحوم محیط شیرازی فرا گرفت، حکمت و فلسفه را نیز در مکتب ملاعباسعلی جهرمی که از متفکران و فلاسفه زمان خود بود بازشناخت. علاقه او به شناخت ادبیات و سایر علوم انسانی وی را به کلاس درس دانشمند مشهور مرحوم فرصت الدوله شیرازی کشید، مرحوم فرصت گذشته از احاطه کاملی که بر ادبیات و علوم انسانی داشت در زمینه نقاشی

نیز صاحب ذوق و استعداد بود، مرحوم شایسته میبانی نخست نقاشی را نزد فرصت الدوله شناخت، وی چندان به کلاس و محضر فرصت الدوله عشق می ورزید که تا واپسین دم زندگی فرصت الدوله هرگز مصاحبت با او را ترک نکرد.

ورود به مدرسه صنایع مستظرفه

بعد از فوت مرحوم فرصت الدوله شیرازی شایسته زادگاهش شیراز را بناچار ترک گفت و به تهران آمد، علاقه به هنر نقاشی او را به مدرسه صنایع مستظرفه کشاند، او این رویداد را بسیار با







با توجه به پشتوانه ای که در زمینه علوم دینی داشت دوران تحصیلی در این دانشکده را نیز با موفقیت پایان رسانید. سپس به زادگاهش شیراز بازگشت و آنجا به کار تدریس در دبیرستانهای شیراز مشغول شد. بعد از سالیان دراز تدریس سرانجام بازنشسته شد و خانه نشینی را همراه با کار مدام و بی وقفه در زمینه نقاشی اختیار کرد.

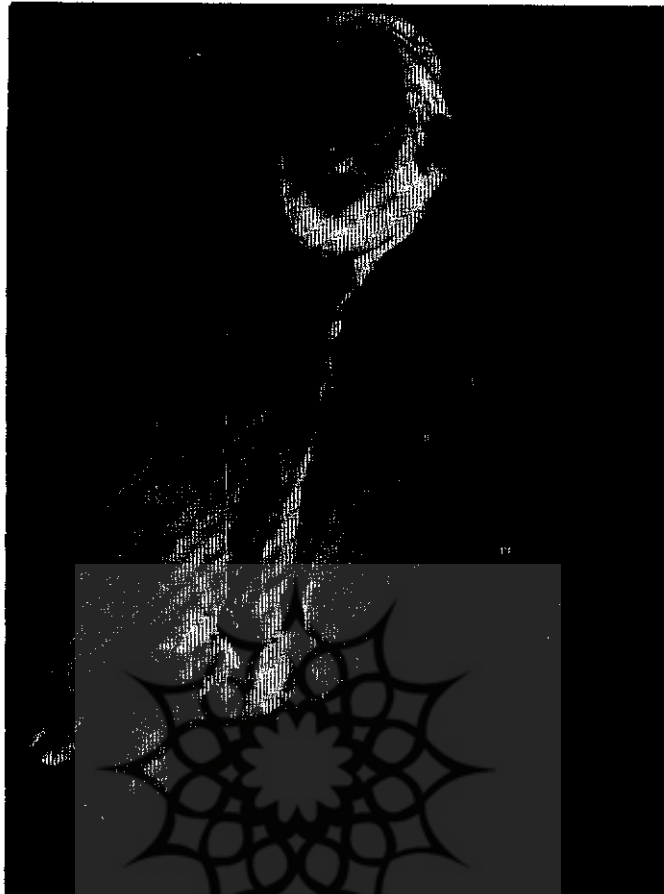
سهم شایسته

اما نقاش پیر صاحب چه ابتکار یا سهمی در هنر نقاشی این سرزمین بود و یا اینکه بعد از گذشت یک قرن تلاش، او کدامین شیوه یا طریق ویژه را در نقاشی از آن خود ساخت، جای سخن

اهمیت و مهم در زندگیش تلقی می کرد، چرا که بیکباره تمامی خط سرنوشت او را تغییر می دهد. شایسته در این مدرسه با تلاش شبانه روزی مورد توجه استاد قرار گرفت و توانست اعتبار مناسبی در زمینه نقاشی برای خود کسب نماید.

ورود به دانشکده معقول و منقول

صدرالدین شایسته مدت ده سال عمر خود را به کسب تجربه و آموختن هنر نقاشی در مدرسه صنایع مستظرفه گذراند. سرانجام بعد از عزیمت استاد کمال الملک به حسین آباد نیشابور، شاگرد صدیق و وفادار ناچار مدتی نقاشی را کنار گذاشت و به دانشکده معقول و منقول وارد شد و



انتقاد از آنها پرداخت، یکجا قرار گرفت، در یک فرم تجربه آموخت، همانجا ماند و خوب هم درخشید.

شیوه کار شایسته

در آبرنگ با قلم پردازی راه لطفعلی شیرازی استاد ماهر تک گل و پرند را دنبال کرد و در رنگ و روغن راه کمال الملک را پیمود.

نقاش پیر در طی یک قرن تلاش به مناظری آشنا و آدمهائی آشنا تر دل بست، آدمهائی کارهایش در همان تابلوها جوانی را به پیری رساندند، طی عمر و روزگار کردند و فصل‌ها بارنگهای ثابت و پر جلایشان دست نخورده باقی

بسیار دارد. نخست آنکه شایسته و عموماً شاگردان استاد کمال الملک را باید زائیده تحولی دانست که کمال الملک بنیان گذار آن بود، به عبارتی نوآوری در روند نقاشی سنتی این سرزمین به زعم آنانی که بر این تحول روی خوش نشان دادند، و از هویت دور کردن نقاشی ایران به سلیقه آنانی که این تحول را مردود شمردند. پس نمی‌توان شایسته را جدا از این داوری‌ها بازشناخت، چرا که او به شیوه راه استاد وفادار بود، بازگشت و تجربه در سبک کلاسیک را همانند استاد پذیرفت، و تحولات هنر نقاشی زمانش را نادیده انگاشت و گاه سخت به

ماندند.

زمینه نیز تجربه آموخت، با این تفاوت که با مدد از رنگهای خاص خودش به عرصه مینیاتور وارد گشت، اما با همه این نوآوری، خیلی زود کار در این زمینه را رها کرد. می شود گفت تنها هنری را که جدی گرفت همان نقاشی آبرنگ و رنگ و روغن بود، چرا که با مجسمه سازی هم بدانسان آشنا شد که با مینیاتور، دو سه مجسمه ای ساخت و آنها را در اطاقش به عنوان یادگار و نمونه کار نگاهداشت و دیگر هیچ.

رد پای مردم کوچه و بازار در تابلوهای شایسته او با همه گوشه گیری و خانه نشینی، هرگز از مردم جدا نشد، بیشترین موضوع تابلوهایش نشان دادن زندگی روزمره مردم کوچه و بازار بود

او را باید بحق در زمینه آبرنگ و رنگ روغن نقاشی ماهر و چیره دست شمرد، ولی افسوس که این چیره دستی و مهارت و تجربه را نقاش پیر گاه در میدان رقابت کاری پرزحمت در کپی کردن به شیوه رنسانس می گذراند که سرانجامش تنها خوشنودی خودش بود و تحسین عده ای انگشت شمار.

شایسته و سایر هنرها

به مینیاتور چندان میل و رغبتی نشان نمی داد، می گفت استاد کمال الملک هم مینیاتور را قبول نداشت، اما برای آنکه بهر حال چرخشی در میدان این هنر هم زده باشد در این







میان مردم کوچه و بازار آموخته بود بکار می بست، تنها تفاوت کارهایش در طول سالیان دراز کاربرد رنگ بود، رنگهایی که هر زمان بیشتر به پختگی و جلا می رسیدند. با این همه نقاش پیر دوست داشت با واقعیات روبرو شود،

چوپان پیری در دل کوه و بیابان خسته از کار روز به زیر درختی لمیده، بازار رفت و آمدهایش، مدرسه و طلبه هایش، روستا و درو دیوارش، شایسته با دقت و امانت داری در فرم لباسها، آرایش سرو صورت هر آنچه را که روزی

به همین دلیل هرگز دچار خیال و اوهام نگردید.
شایسته مورخ هنری

صدرالدین شایسته به گونه یک مورخ هنری زمان زندیه را مورد مطالعه قرار داد، کوشید یادگارهای این دوران را، لباسها، نقش و نگارها و ارزشهای هنری دوران زندیه را در کارهایش منعکس کند، به همین دلیل آن وقتها که توان راه رفتن و تکاپو را داشت دائماً به موزهها سر می کشید و کتابها را مورد مطالعه قرار می داد، تابلوهائی که او در زمینه دوران زندیه کشیده است بویژه پرتره و کیلی الرعایا و لطفعلی خان زند چونان اسناد ارزنده ای از دوران زندیه به شمار می روند.

دیگر ویژگی های هنری

از دیگر ویژگی های کار شایسته، رگه های شوق و امید و احساس رضایت و آرامشی است که در اغلب کارهایش دیده می شود، در کمتر کاری از او دلمردگی و یاس را توان دید، حتی به وقتی که در زمستان و سرما آدمهای تابلویش را با لباسهای مندرس و پاره به گردآشی می نشانند لبخند از لبانشان دور نمی کند.

کارهای آخرین و به تعبیری سالهای آخر زندگیش اغلب کپی از کارهای گذشته اش بود، او بیشتر در نقاشی با گذشته هایش زندگی می کرد و می شود گفت رمق و حوصله طرحی نورا از دست داده بود، به هر کاری که دوباره روی می آورد دقیقاً تفاوتش را می شد باز شناخت، رنگها هر زمان غبار گرفته تر می شد و حوصله از تن بوم بیشتر رخت برمی بست.

برپائی نمایشگاه

در طول زندگی هنریش هرگز قاطی جارو

جنگالهای رایج هنری در گذشته نشد، اهل نمایشگاه گذاشتن هم نبود، چرا تنها یکبار در موزه شیراز نمایشگاهی از کارهایش برپا شد و او خود اعتبار و شأن مکان را دلیلی بر رغبت و تمایلش در برپائی این نمایشگاه دانست. مردم هم آمدند، هم شهری هایش تشویقش کردند اما بعد از آن دیگر هیچ رغبتی به برپائی نمایشگاه نشان ندادند. نمایشگاه دائمی را در اطاقی گوشه حیاط خانه اش برپا کرده بود که راستی هم نمایشگاهی دیدنی بود و هنوز هم دست نخورده باقی مانده است، در این اطاق می شد تابلوهایش و سایر اشیاء کهنه و قدیمی را که خودش جمع و جور کرده بود از نزدیک دید.

پرهیز از جارو و جنگال های هنری

شایسته سالیان پیش جایی در پاسخ در اینکه چرا گوشه گیری اختیار کرده است می گوید:

«... اشتباه نشود من از مردم پرهیز نمی کنم، بلکه از این آشفته بازار هنرمی گریزم، از این جارو و جنگالهای بی مورد، از این شهرت طلبی های حقیر، از این سوداگری هائی که زیر حجاب هنر دوستی صورت می گیرد، از این دون صفتی هائی که گریبانگیر عده ای هنرمند نما شده است، من از این چیزها می گریزم والا مردم را دوست دارم و تا آنجا که توانسته ام زندگی آنها را، آرزوها، نیازها و رنجها و شادی هایشان را در آثار خود منعکس کرده ام...»

او سوای تبحر و هنرمندی قابل تحسین در زمینه نقاشی، مردی ادیب و صاحب نظر در زمینه علوم رایج زمانش نیز بود، گرم سخن می گفت و بسیار روایات و امثال در خاطر داشت. یادش گرمی و روانش شاد و آمرزیده باد.